

عاقبت پرزده شد

دل دیوانه ی من

رفت و بر شاخه نشست

دل بی خانه ی من

*

منتظر ماند که باز

برسی از ره دور

شب تنهایی او

پر شود از تو و نور

*

عاقبت ستاره شد

دل ماتمزده ام

رفت تا خلوت ابر

در شب غم زده ام

*

عاقبت بهانه شد

عشق و شیدایی من

حرف آغاز تو شد

شعر تنهایی من

*

عاقبت شراره شد

شعله های تب من

آتش سرخ دعا

در میان شب من

*

عاقبت ترانه شد

دردهای دل من

موج دریای خدایست

به تن ساحل من

*

عاقبت خاطره شد

شانزده سال گذشت

به تماشای سکوت...

و شکست...

*

....

متولد شده ام !

...

